سبک نگرش

روشنفکر یعنی همیشه ساز مخالف بزنی. لازم نیست اهل مطالعه باشی، همین که هر چه دیگران گفتند تو با قدرت رد کنی یا هرچه دیگران بر سرش اتفاق نظر دارند تو ساز مخالف بزنی و حرف خودت را به کرسی بنشانی، کافی است. روشنفکر شدن به همین راحتی است. کافی است چند تا جمله از نیچه و شوپنهاور حفظ باشی و هر جا لازم بود به رخ دیگران بکشی. کافی است با مذهب و اعتقادات مردم مخالف باشی، کافی است به جای چای و دمنوش مهمانت را به یک فنجان قهوه در کافی‌شاپ دعوت کنی و کتاب‌های سنگین در کتابخانه‌ات بگذاری!

روشنفکری در زندگی فردی و اجتماعی به یک واژه دم‌دستی تبدیل شده است

روشنفکری یعنی ساز مخالف، ازدواج سفید و کافی‌شاپ تاریک!

■ مرضیه بامیری

چیزی که غم‌انگیز است و ما این روزها بیش از هر زمان دیگری با آن مواجهیم، تقلیل واژه روشنفکر در حد متجدد و با کلاس با رویکرد فرهنگ غربی است! روشنفکرهای محبوب ما نه ایده می‌دهند و نه دردشناسند، بلکه عادت دارند خلاف مسیر آب شنا کنند و این تغییر جهت‌های به اصطلاح شجاعانه آنها را روشنفکر می‌کند. هر کسی یک رفتار ضدفرهنگی را به فرهنگ تبدیل کند و روی اعتقادش پافشاری کند می‌شود روشنفکر! متأسفانه نمونه این موضوع را در تغییر سبک نگرش و به تبع آن، در سبک زندگی بعضی‌ها به اسم روشنفکری می‌بینیم.

■ **روشنفکر و روشنفکری معنا و مفهومی متعالی دارد**

روشنفکر را در لغت به معنی فکور و متجدد می‌دانند. در معنای عام نیز به کسی اطلاق می‌شود که دارای فکر و نگاه روشن، نو و آگاه به زمان می‌باشد و متفکرانه، معقول و دور از تعصبات و احساست غیرمعقول فکر و عمل می‌کند. در فرهنگ معاصر فارسی نیز روشنفکر به شخص دارای بینشی آگاهانه، منطقی و دور از خرافه و تعصب تعریف شده است. اولین معنای متبادر شده به ذهن درخصوص واژه روشنفکر همین معناست. به همین جهت در تصور عموم افراد، روشنفکر معنایی مثبت، مطلوب و متعالی دارد و یک نوع امتیاز و افتخار به حساب می‌آید.

روشنفکر، فکری باز و روشن دارد و هر وقت امکان بحث پیش می‌آید، آرای خود را عرضه می‌کند، ولی آنچنان انگیزه‌ای برای اشاعه معرفت‌شناسی جدید ندارد یا اگر دارد مایل نیست بابت آن هزینه گزافی بپردازد. در واقع روشنفکر برای اداره جامعه تئوری خلق می‌کند که ممکن است این تئوری از ذات جامعه نشئت بگیرد. گاهی انسان‌ها به خواب می‌روند و واقعیات را آنطور که باید نمی‌بینند. اینجاست که کار روشنفکر در می‌آید، همگان را بیدار کند و زنگ هشدار و آگاهی را به صدا دربیاورد.

استاد مطهری معتقد است، روشنفکر باید به موضع و مسئولیت طبقاتی خود آگاه و با فرهنگ و شخصیت‌های ملی خویش آشنا باشد و به روابط خود با همه انسان‌های دیگر آگاهی داشته و سعی کند جامعه را آگاه و مردم را برای رهایی و آزادی به حرکت دربیاورد. از نظر دکتر مطهری روشنفکر یعنی دردشناس جامعه که دنبال رفع دردهاست.

در باب معنا و مفهوم روشنفکری در حوزه علوم انسانی مقالات و کتاب‌های زیادی به تبیین این واژه پرداخته‌اند که نگارش آن در این یادداشت نه لازم است و نه در حوصله مخاطبان می‌گنجد.

■ **تغییر معنا و کاربرد روشنفکری در عمل!**

روشنفکری یک جریان است که در همه جوامع وجود دارد و معنا و ملاک تشخیص روشنفکرها به مردم آن جامعه ربط دارد.

چیزی که غم‌انگیز است و ما این روزها بیش از هر زمان دیگری با آن مواجهیم تقلیل واژه روشنفکر در حد متجدد و با کلاس با رویکرد فرهنگ غربی است. روشنفکرها مانه ایده می‌دهند و نه دردشناسند، بلکه عادت دارند خلاف مسیر آب شنا کنند و این تغییر جهت‌های به اصلاح شجاعانه آنها را روشنفکر می‌کند. هر کسی یک رفتار ضدفرهنگی را به فرهنگ تبدیل و روی آن پافشاری کند، می‌شود روشنفکر! متأسفانه نمونه این موضوع را در تغییر سبک نگرش و به تبع، سبک زندگی بعضی‌ها به اسم روشنفکری می‌بینیم.

> چیزی که غم‌انگیز است و ما این روزها بیش از هر زمان دیگری با آن مواجهیم تقلیل واژه روشنفکری در حد متجدد و با کلاس با رویکرد فرهنگ غربی است. روشنفکرهای مانه ایده می‌دهند و نه دردشناسند، بلکه عادت دارند خلاف مسیر آب شنا کنند و این تغییر جهت‌های به اصطلاح شجاعانه آنها را روشنفکر می‌کند. هر کسی یک رفتار ضدفرهنگی را به فرهنگ تبدیل و روی آن پافشاری کند می‌شود روشنفکر! متأسفانه نمونه این موضوع را در تغییر سبک نگرش و به تبع آن، در سبک زندگی بعضی‌ها به اسم روشنفکری می‌بینیم

اگر می‌خواهید به تأثیر این روشنفکرها واقف شویم بد نیست نگاهی به مصادیق روشنفکری در زندگی فردی و اجتماعی‌مان داشته باشیم.

■ **روشنفکری، یعنی شانه خالی کردن از مسئولیت زندگی مشترک!**

نگاهی به آمار ازدواج و طلاق در چند سال اخیر بیندازید. جوان‌ها به شدت از ازدواج و در دست گرفتن سکان مسئولیت زندگی مشترک گریزانند و در عوض ازدواج سفید و طلاق‌های عاطفی به شدت در حال رواج است. اگر کسی به این مقوله معترض شود اسمش را می‌گذارند متحجر. از نظر این آدم‌های روشنفکر نما ازدواج یک معامله است که نیازی به ثبت رسمی ندارد و شعور طرفین برای شروع یک رابطه عاطفی و جنسی نافرجام ملاک رفتار است. روشنفکرهای این توده فکری آزادانه عمل و به اسم آزادی و حقوق بشر هر کاری می‌کنند. وقتی این فکر خطرناک در کشور باب شد، عده‌ای طرحی نو علیه خانواده گرایی در می‌اندازند و ارزش آن را در حد یک پدر پولدار و حساب بانکی پرپیمانه پایین می‌آورند. از نگاه این آدم‌ها مادر خانه مقدس نیست و زن‌ها را می‌شوراند تا علیه وظایفی که قرن‌هاست متعلق به قشر آنهاست، عصیان کنند و بر کوس تفرقه و فمینیسم بکوبند. فمینیسم و آگاهی زنان نسبت به حقوق خود ربطی به مقوله روشنفکری ندارد.

■ **روشنفکری، یعنی بی‌بند و باری فرزندان ما!**

روشنفکرها در دید مردم اغلب سیگار می‌کشند و اگر پدری دست فرزندش سیگار دید و خواست او را از مضراتش آگاه کند پسر پوزخند می‌زند که بابا روشنفکر باش. دنیا عوض شده!

یا اگر دخترتان تا دیروقت بیرون از خانه با دوستانش باشد و شما عصبانی شوید، در مقابل اعتراض و نگرانی پدرانه‌تان متهم می‌شوید به امل بودن و تحجر. سریع برایت از ایده‌های نو می‌گویند و اینکه آنها حقی برابر با پسرها دارند و آنها نمی‌خواهند زیر بار ظلم و نادیده‌شدن بروند. حالا هر قدر بخواهی برایش بگویی بیرون بودنش به معنی عدم اعتماد با قدیمی بودن افکار نیست، بلکه همان تز روشنفکر که تو را به خیابان کشانده پسرها را هم محق می‌داند تا روابط آزاد داشته باشند و اگر کسی به آنها اعتراض کرد از در موعظه برمی‌آیند که نسل ما فرق کرده و می‌خواهد آزاد باشد. روشنفکری به معنای دلخواه جوان‌ها چیزی جز بی‌بند و باری و ابتذال به همراه ندارد. جز اینکه دخترها را هر روز در خیابان عریان‌تر و پسرها را حریص‌تر و شبیه به قیافه دخترانه کند. وقتی اینها می‌شود نماد روشنفکری باید فاتحه فرهنگ را خواند.

■ **روشنفکری، یعنی سگ به جای خواهر و برادر!**

وقتی روشنفکرها به جای داشتن فرزند با سگ مأنوس می‌شوند، نتیجه‌اش می‌شود تغییر جهت فکری نوجوان‌ها. دختری به پدرش گفت: حالا که برایم خواهر یا برادر نمی‌آورید لااقل برایم یک سگ بخرید و بی‌تردید این دردناک‌ترین دیالوگ پدر - دختری است. نمی‌توانی درک کنی در مغزش چه می‌گذرد. وقتی می‌خواهی این کار را تقبیح یا نفی کنی هزار تا نمونه و مثال می‌آورد تا ثابت کند خواسته‌اش در دنیای امروزی خیلی هم عجیب و غریب نیست. وقتی روشنفکری می‌شود آهنگ‌های خارجی گوش دادن باید از غصه گریست. جوان‌های ما سمت نابودی می‌روند و ناخودآگاه دست به خودسانسوری می‌زنند. آهنگ‌های خارجی را در ماشین‌ها پلی و صدا را تا آخر زیاد می‌کنند که کلاس نداشته‌شان را به رخ بکشند. بعضی هم از خانواده‌های مذهبی یا متوسط هستند، ولی وقتی در مقابل این قشر قرار می‌گیرند برای ماندن در اجتماع‌شان مجبور می‌شوند همرنگ جماعت شوند. آن وقت می‌بینی خانواده‌ای به نان شب محتاج است، ولی یک سگ چند میلیونی در دستش است یا دود پشت دود سیگار می‌کشد. اگر نکشد متهم می‌شود به امل بودن و احتمالاً با بی‌رحمی از جامعه دوستانش طرد می‌شود. روشنفکر یعنی روز دادگاه طلاق خم به ابرو نیاوری و بعد از جاری شدن صیغه طلاق این آزادی را جشن بگیری و همه را در حماقت خود شریک بدانی.

■ **روشنفکری ما و روشنفکری آنها...**

روشنفکر یعنی همیشه ساز مخالف بزنی. لازم نیست اهل مطالعه باشی، همین که هر چه دیگران گفتند تو با قدرت رد کنی یا هرچه دیگران بر سرش اتفاق نظر دارند تو ساز مخالف بزنی و حرف خودت را به کرسی بنشانی، کافی است. روشنفکر شدن به همین راحتی است. کافی است چند تا جمله از نیچه و شوپنهاور حفظ باشی و هر جا لازم بود به رخ دیگران بکشی. کافی است با مذهب و اعتقادات مردم مخالف باشی، کافی است به جای چای و دمنوش مهمانت را به یک فنجان قهوه دعوت کنی و کتاب‌های سنگین در کتابخانه‌ات بگذاری، طوری که به راحتی در معرض دید باشد!

کافی است برای روشنفکر شدن هر روز نسبت به مسائل جامعه غر بزنی و پست‌های تحریک‌آمیز در صفحه‌ات بگذاری. در فست فودهای خاص غذا بخوری و برند سیگارت هم متفاوت از بقیه باشد.

..... دوستان روشنفکر! یادتان باشد ملتی که از آنها تقلید می‌کنید و آموزه‌هایش را نشانه تجدد می‌دانید، خودشان روشنفکری را طور دیگر معنی می‌کنند. از نظر آنان روشنفکر کسی که زیاد اهل مطالعه است. کسی است که مقالات متعدد علمی و ادبی چاپ کرده... و کسی که به تمام مذاهب و عقاید احترام می‌گذارد.

سبک مراقبت

آیا صنعت مراقبت می‌تواند حالمان را خوب کند؟

وقتی برای درددل با غریبه‌ها پول می‌دهیم!

■ تلخیص: سلما سلطانی

تا چند دهه قبل، وقتی کسی تاب و توان روحی‌اش را از دست می‌داد، به دامان دوستان یا خانواده‌اش پناه می‌برد و با آنها درددل می‌کرد. هیچ‌کس فکرش را هم نمی‌کرد روزی برسد که آدم‌ها پول بدهند تا درباره مشکلات روحی‌شان با غریبه‌هایی که تا حالا یکبار هم آنها را ندیده‌اند؛ صحبت کنند؛ اما امروز، با ضعیف‌شدن شبکه‌های سنتی حمایت اجتماعی، صنعت روان‌درمانی نقش مهمی در زندگی ما بر عهده گرفته است. رونالد دورکین معتقد است این صنعت انقلاب بزرگی را در جامعه ما رهبری می‌کند.

همه ما دنبال شادی هستیم، ولی باز هم نظرسنجی‌ها حکایت از رشد فزاینده ناخشنودی دارد. به ویژه حالا که پاندمی زندگی را وارونه کرده و تحقیقات پزشکی این روند را به نحوی دیگر تأیید می‌کنند. امروزه نزدیک به نیمی از مردم امریکا به‌طور مرتب خودشان را با مواد روانگردان کرخت می‌کنند. از مواد قانونی مانند داروهای ضدافسردگی گرفته تا نمونه‌های غیرقانونی همچون هروئین. مردم با داروهای ضدافسردگی ناخوشنودی خود را به موضوعی «پزشکی» تبدیل می‌کنند و آن را نوعی اختلال در پیام‌رسان‌های عصبی می‌نامند تا تجویزهایشان را توجیه کرده باشند. این پرسش که آیا کارشان درست است یا نه به بحث‌های گوناگونی درباره ناخوشنودی در ۲۰ سال اخیر انجامیده است، ولی این بحث رو به پایان است و بحث جدیدی آغاز شده است. تمرکز بحث «پزشکی کردن ناخوشنودی» بر این بود که آیا ناخوشنودی را باید مسئله‌ای علمی بدانیم یا نه. حالا این مسئله به «سیاسی کردن ناخوشنودی» تبدیل شده است. هرگونه احساس ناخشنودی امریکایی‌ها در زندگی خصوصی‌شان وارد حوزه عمومی شده و موضوع دیگر فقط محدود نمی‌شود به اینکه آیا درست است برای رسیدن به احساس شادی مواد مصرف کنیم یا نه.

در این عصر جدید، ناراحتی‌های کوچک و آزردگی‌های جزیی همیشه مبنا قرار می‌گیرند. سپس با آن دسته از ناخوشی‌های زندگی روبه‌رو می‌شویم که ساختاری‌تر هستند و در طول زمان بدتر شده‌اند. معضل تنهایی توده مردم را داریم که تقریباً بر ۶۰ درصد امریکایی‌ها تأثیر می‌گذارد.

از کار افتادگی نظام‌های اجتماعی به ناخوشنودی جمعی انجامیده و در عین حال تحمل ناخوشنودی را دشوارتر کرده است. وقتی این ناخوشنودی به مرحله خشم و سپس کینه‌توزی می‌رسد، به نگرانی‌ای عمومی تبدیل می‌شود. بیش از نیمی از بدترین تیراندازی‌های جمعی در ۲۰ سال گذشته رخ داده و شتابش در دهه اخیر بیشتر شده است. خشم در قالب ایدئولوژی‌های سیاسی افراطی و اعتراضات خشونتبار نیز نمود پیدا می‌کند. ناخوشنودی ناشی از انزوای اجتماعی، حتی بدون تبدیل‌شدن به خشم هم بر سلامت افراد تأثیر می‌گذارد و به افزایش هزینه‌های پزشکی در کشور منجر می‌شود.

سیاست‌گذاران برای مدیریت این وضعیت به «صنعت مراقبت» امید بسته‌اند: مددکاران اجتماعی، روانشناسان، مشاوران، درمانگران و مربیان زندگی. هر چند کل جمعیت ایالات‌متحده از اواسط قرن بیستم تاکنون فقط دو برابر شده، اما این صنعت افزایش ۱۰۰ برابری داشته است. «لایحه مراقبت مقرون‌به‌صرفه» که در سال ۲۰۱۰ به تصویب رسید، بر ضرورت اجتماعی صنعت مراقبت تأکید دارد و در زمینه بازپرداخت بیمه، سلامت روانی را هم ارز با سلامت جسمانی می‌داند.

امروزه بسیاری از ترقی‌خواهان خواستار سوق‌دادن منابع مالی عمومی از نیروی پلیس به بهداشت روانی هستند و متخصصان مراقبت را به کار کمک‌های اولیه می‌گمارند. آنها خوب می‌دانند که مشکلات خصوصی افراد سر از اعمال غیرقانونی عمومی درمی‌آورد و راه چاره از نظر آنها، متخصصان مراقبت هستند. حتی بعضی از محافظه‌کاران نیز بر این باورند که پلیس بیش از اندازه حضور دارد.

صنعت مراقبت نقش بزرگی بر عهده گرفته است، اما اعطای چنین جایگاه مهمی به آن در جامعه با مخاطراتی همراه است. برای فهم این نقش و در عین حال کاهش مخاطرات آن، باید جایگاه حقیقی صنعت مراقبت را در جامعه پیدا کنیم. امروزه وقتی مردم دچار مشکل عاطفی یا روانشناختی می‌شوند، با متخصص مراقبت تماس می‌گیرند.

البته جایگزین‌کردن متخصصان مراقبت با مأموران پلیس خطرناک خواهد بود. حتی در بگومگوهای خانوادگی یا اختلاف بین همسایه‌ها خطر بروز خشونت وجود دارد. در ماه ژوئن گذشته، یکی از ساکنان نیویورک وقتی دید همسایه‌اش دست به آتش‌بازی‌های غیرقانونی زده، تصمیم گرفت به پلیس زنگ نزند و به جای آن خودش با او رودررو شود. مرد همسایه هشت بار به او شلیک کرد و پس از مدتی در اثر جراحاتی که دیده بود جانش را از دست داد.

در واقع، همین خطر بروز خشونت است که یکی از طرفین دعوای خانوادگی یا مشاجره همسایه‌ها را وادار می‌کند به پلیس زنگ بزند، نه به یک متخصص مراقبت. متخصصان مراقبت حق ندارند بدون آموزش مجریان قانون به چنین تماس‌هایی پاسخ دهند. با این حال، منطقی است که حیطه عمل صنعت مراقبت را به نحوی گسترش بدهیم. شاید یک راه این باشد که به‌جای رده‌های بالاتر، دامنه پایین‌ترین رده صنعت مراقبت - مربیگری زندگی - را گسترش دهیم. آموزش مربی‌های زندگی کم‌هزینه است و می‌توان شمار زیادی از آنها را پرورش داد.

آنچه مربیان زندگی به افراد ناخوشنود عرضه می‌کنند کفایت می‌کند. حتی این مربی‌ها، با آگاهی از اینکه آموزش محدودی دیده‌اند و همچنین به دلیل اینکه تمایلی ندارند با متخصصان تحصیلکرده در سه رده بالایی شاخه‌به‌شاخ شوند، از درمانگری امتناع می‌کنند؛ آنها اظهار می‌کنند که فرآیند درمان، اغلب به منظور تشخیص درست بر گذشته فرد تمرکز می‌کند، در حالی که مربیگری بر رفتار حال و آینده شخص تأکید دارد.

با تداوم فروپاشی نظام‌های اجتماعی امریکا، می‌توانیم نشانه‌های شکل‌گیری نظم اجتماعی نوینی را ببینیم. امروزه میلیون‌ها نفر از مردم و نهادهای بی‌شماری کم‌وبیش به صنعت مراقبت وابسته‌اند. در واقع، همه ما به نحوی درگیر گونه‌ای سبک زندگی شده‌ایم که مراقبت حرفه‌ای به وجود آورده است. این نظم نوین مخاطرات بزرگی نیز با خود دارد، اما منافع خاصی را هم نوید می‌دهد. فهم درست آن به ما کمک خواهد کرد تا منافع را از مخاطرات تمیز دهیم و در نتیجه، بیشترین بهره را از صنعت مراقبت ببریم.

> صنعت مراقبت نقش بزرگی بر عهده گرفته است، اما اعطای چنین جایگاه مهمی به آن در جامعه با مخاطراتی همراه است. برای فهم این نقش و در عین حال کاهش مخاطرات آن، باید جایگاه حقیقی صنعت مراقبت را در جامعه پیدا کنیم. امروزه وقتی مردم دچار مشکل عاطفی یا روانشناختی می‌شوند، با متخصص مراقبت تماس می‌گیرند.

*** نقل و تلخیص از: وب سایت ترجمان / نوشته: رونالد دورکین / ترجمه: مجتبی هاتف / مرجع: نشنال افرز**

نگاه

از فردوس برین در زمین خبری نیست!

انسان در جست‌وجوی آرامش

■ نادیا اسماعیلی

اغلب افراد در طول زندگی و حیات خود احساسات گوناگونی را تجربه کرده‌اند و قادرند در مواقعی آن احساسات را به یاد آورند. احساساتی که افراد تمایل دارند بیشترین تجربه را از آن داشته باشند و آن را کسب کنند، احساس آرامش است. بنابراین تلاش خود را معطوف به آن می‌کنند و در محیط کار، منزل و محیط بیرون و تقریباً در همه جا به نوعی سعی در تجربه کردن بیشتر آن را دارند و آن را شرط اساسی برای خوشبختی می‌دانند. آرامش یکی از کلمات و احساسات انتزاعی است. بنابراین پر واضح است تعاریف متفاوت و گوناگونی از آن شده باشد، شامل تعاریف تخصصی و تعاریف عمومی و شخصی.

پیشینه واژه آرامش را باید در کلماتی چون بهشت و فردوس جست. آدم در بهشت بود. در مکانی امن و راحت. هرچه می‌خواست در اختیارش بود. نیازی نبود برای دستیابی به خواسته‌هایش تلاش کند. رقابت و ستیزی نداشت. برای حفظ خود از سرما و گرما به پوشش و مسکن نیازمند نبود. برای امنیت و در امان بودن از خطر به مکان امن احتیاج نداشت. نیازی نبود برای رفع گرسنگی و تشنگی تلاش کند. برای حفظ و بقای خود لازم نبود مبارزه کند و بجنگد. دشمن و بدخواه نداشت.

رقابت و ستیزه‌جویی نداشت. برای اثبات خود مجبور نبود دیگران را کنترل کند. نیازی به قانون و مقررات نداشت. لازم نبود برای تفریح و سرگرمی خود وسایلی فراهم کند و برای لذت بردن به اموری بپردازد. برای انتخاب کردن و تصمیم‌گیری چالشی احساس نمی‌کرد. برای کسب عشق و محبت نیازی به برقراری رابطه نداشت. برای حفظ ارزش‌ها و عقاید خود نیازی به اثبات نداشت و خیلی نیازهای دیگری که برای انسان زمینی وجود داشت، برای آدم بهشتی مطرح نبود. آدم به زمین رانده شد. از مأوای امن و آرام به جهانی پر چالش وارد شد. به دنیا آمد و متولد شد. در این دنیا خبری از امنیت و آرامش مطلق وجود نداشت. تا اینکه به دنبالش گشت و در هیاهو آن را جست.

انسان امروز هم همینطور در جست‌وجوی آرامش گمشده در دنیای صنعتی و ماشینی امروزی است. بی‌تردید راه‌های بی‌شماری برای رسیدن به آرامش وجود دارد و در جوامع و تمدن‌های گوناگون شرقی و غربی شیوه‌های رسیدن به آن بیان شده است. به عنوان مثال در ایران آنچه به عنوان فرهنگ متعالی رسیدن به آرامش در جامعه وجود دارد، حضور در مکان‌های مقدس و به جا آوردن عبادت است و آرامش واقعی در ارتباط عمیق بودن با خداوند بزرگ مرتبه، اما در جوامع غربی رسیدن به آرامش کمی متفاوت‌تر است. مثلاً آنجا شرکت در مراسم‌های گوناگون از جمله فرهنگ و راه‌های رسیدن به آرامش است. همه افراد جهان به نوع نسبی از روش‌های رسیدن به آرامش مطلع بوده و آگاهی شخصی دارند. با این وصف، آرامش واقعی جز در سایه اعتماد و اتکال به خالق هستی محقق نمی‌شود.